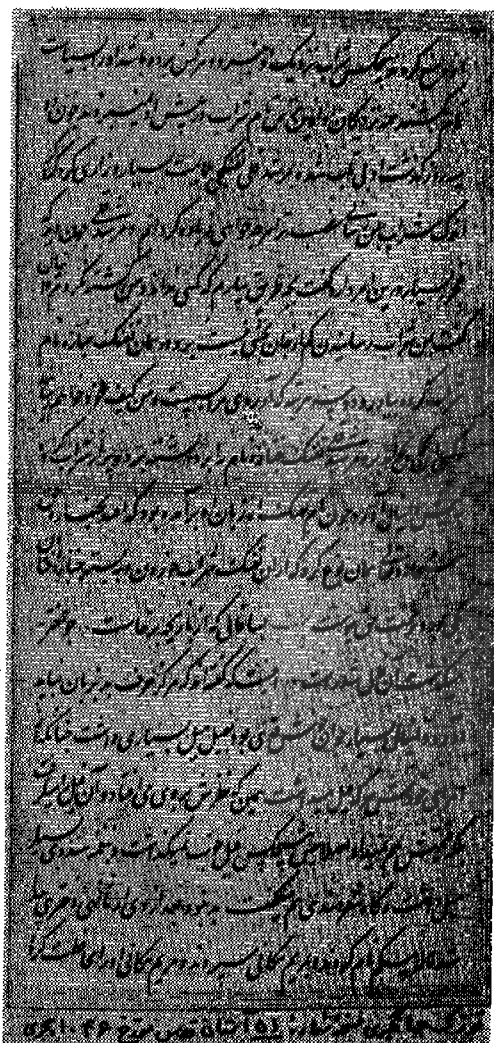


توزک جهانگیری (۱)

از پادشاهان تیموری هند دونفر  
توزک نوشته، اوضاع واحوال دوران  
سلطنت و قواعد و قوانین ملکداری  
خویش را بقلم آورده اند .  
نخست ظهیرالدین محمد بابر  
پادشاه مؤسس این سلسله است که  
واقعات زمان خود را بزبان ترکی  
جفتائی تألیف کرده و دو ترجمه  
فارسی دارد . یکی از خانخانان  
عبدالرحیم خان و دیگری از شیخ  
زین الدین خوافی . ترجمه فارسی  
خانخانان بسال ۱۳۰۸ هجری قمری  
در بمبئی بطبع سنگی رسیده است .  
و شنیده ام که ترجمه شیخ زین الدین  
خوافی را هم که از ترجمه خانخانان  
فصیح تر است در این اوقات در پاکستان  
چاپ می کنند، این توزک به زبانهای  
انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی و روسی  
هم ترجمه و طبع شده است . (۲)  
دیگر نوالدین محمد جهانگیر  
پادشاه است (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) که  
توزک خود را تا اواسط سال هفدهم  
سلطنت شخصاً تحریر کرده است و  
از آن پس معتمدخان را که از امرای



- ۱- توزک - بضم اول و واو غیر ملفوظ و ضم زای معجمه و کاف عربی: لفظ ترکی است بمعنی سامان و آرایش و بمعنی انتظام و ترتیب لشکر و مجلس و دربار. «غیث اللغات»
- ۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجله آریانا چاپ کابل دوره ۲۴ سال ۱۳۴۵ شماره ۱۱-۱۲ ص ۶۶۱-۶۷۲ مقاله نگارنده تحت عنوان: با برنامه یا توزک بابری .

معمد او بود مأمور نگارش وقایع آینده کرد تا مرتباً بنویسد و پس از اصلاح شاه داخل کتاب نماید. او تا اوایل سال نوزدهم را نوشته به اصلاح درآورد. و پس از وی میرزا محمدهادی معمداخدمت تا پایان کار جهانگیر به اینکار مبادرت ورزید و دیباچهای هم بران افزود. توزک جهانگیری بسال ۱۸۶۳ میلادی بچاپ سنگی درلکهنو نشر یافته است. قسمتهایی ازین کتاب که ذیلا نقل میشود ازروی نسخه خطی شماره (۵۱) آستان قدس مورخ ۱۰۴۶ هجریست. این نسخه با چاپ لکهنو اختلاف بسیار دارد و مطالبی در آن هست که درچاپ مزبور نیست. علاوه پندنامه جهانگیر و مقداری از اشعار او را هم ضمیمه دارد.

### خواجه غیاث‌الدین محمد تهرانی (اعتمادالدوله) و دخترش نور جهان ملکه هندوستان

دیگر میرزاغیاث بیگ که دیوان بیوتات پدمن بود و هزاری منصب داشت، آنرا بجای وزیرخان به منصب دیوانی و به خطاب اعتمادالدوله و منصب هفتزاری و نقاره و علم سر بلند نمود، در علم حساب بی بدل روزگارست، و در انشاء و املاء یگانه عصر خود، و در شعر فهمی و تتبع قدا در هیچ بلاد ثانی ندارد، کم دیوانیست که به نظر او نرسیده باشد و آنچه خلاصه آنست بیرون نوشته باشد، و در صحبت داشتن بهتر از هزار مفرح یاقوتیست، همیشه خندان و شگفته است. و در تاریخ دانی هیچ حکایتی نیست که در ذکر او در نیامده باشد، در امور ملکی و رأی و تدبیر، هر فکری که بی مشورت او باشد، قلم جلان بر سر او کشیده باشد.

بزر این خمیده طاق مینا	دو چشم آفرینش زوست بینا
فلك صد چشم دارد در ره او	که چشم خود کند منزلکه او
بقای او فنای تیر گیهاست	نیاید روشنی با تیرگی راست
ز عدل او بوقت خواب شبگیر	کند نطع از پلنگ خفته نخجیر
جهان را تا بلندی هست و پستی	مباد این نام، پاک از لوح هستی

و او پدر نور جهان بیگم است، و پسرش آصفخان است (۱) که وکیل مطلق منست، و آصفخان را به منصب پنجهزاری سر بلند گردانیدم، و نور جهان بیگم به منصب سی هزاری سرافراست، و سر کرده چهار صد حرم منست، و در هیچ شهر نیست که او باغی به طرح و

۱ - میرزا ابوالحسن آصفخان مشهور به آصفجاهی و ملقب به یمین الدوله پدر ارجمند بانو همسر شاهجهان پادشاهست، وی از هر علم بخصوص معقولات بهره داشت و بعد از جهانگیر پادشاه تا منصب هشتهزاری و هشتهزار سوار دوا سیه و سه سیه که تا آن وقت هیچ امیری بدان مرتبه نرسیده بود ارتقاء یافت و وکیل السلطنه شاهجهان شد. ارجمند بانو همان ممتاز محل است که در بنای زیبای تاج محل مدفونست.

کدخدایی و معنی او نفهمیده بودم ، و در زمان پدرم اورا به شهر لاهور به شیرافکن (۱) نامزد کرده بودند ، چون او کشته شد قاضی طلبیده اورا به عقد خود درآوردم ، و هشتاد لك اشرفی عمارات رفیع فرموده باشد ، و اثر بسیار از در روزگار مانده ، تا او بخانه من نیامد من نسبت پنج مثقالی مهر او قراردادم ، و این زر را از من طلبید که بواسطه خرید جواهر مرا در کارست ، بی مضایقه آن واصل او ساختم ، و تسبیح مرواریدی از چهل دانه که هر دانه به چهل هزار روپیه خریده شده بود به او بخشیدم ، و حالا تمام خانه من از زر و جواهر بدست اوست ، و افیون معتاد من به مهر او بمن میرسانند ، و اعتماد تمام به او دارم ، و دولت و پادشاهی من حالا در دست این سلسله است ، پدر دیوان کل ، پسر وکیل مطلق ، دختر همراز و صاحب ، . (۲)

### ما پادشاهیم و سایه خدا

و نیز مینویسد:

در بنارس مانسنگ (۳) بتکده بی ساخته بود که قریب به سی و شش لك اشرفی پنج مثقالی

۱ - وی نامش علیقلی بیگ استاجلو است که سفره چی شاه اسمعیل ثانی بود و پس از وی روانه هندوستان گردید .

۲ - بطوریکه ارباب تواریخ و سیر نوشته اند نور جهان بیگ علاوه بر هنرهای بسیار طبع موزون نیز داشته و مخفی تخلص می کرده ، این دو بیت از معروف است :

دل بصورت ندم ناشده سیرت معلوم      بنده عشقم و هفتاد و دولت معلوم  
زاهدان هول قیامت مفرگن در دل ما      هول هجران گذراندم و قیامت معلوم

در آثار الامراء آمده است که : ... نور جهان بیگ با حسن صوری خوبیهای معنوی بسیار داشته ، به رسایی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانه روزگار بود ، پادشاه می گفت تا او به خانه من نیامد زینت خانه و معنی کدخدایی نفهمیده بودم ، اکثر زیور و لباس و اسباب تزئین و تقطیع که معمول اهل هند است اختراعی اوست ، ..... و سکه بنام او زدند :

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور      بنام نور جهان پادشاه بیگم زر

و طغرای مناشیر به این عبارت رقم می یافت : حکم علیه عالیبه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه ، .... گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسه پادشاهی بود ، جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجهرایان منصب خانی و ترخانی یافتند ، هیره کنیزدایی دلارام مرضعه بیگم بجای حاجی کوکه صدرا ناث شد .

کنند خویش و تبار تو ناز و میزبید      به حسن یک تن اگر یک قبیله ناز کنند ....

(بیت از مملک قمی است)      «مآثر الامراء ، ۱۳ ص ۱۲۷-۱۳۴»

۳ - راجه مانسنگ حاکم بنگاله بوده است .

خرج آن شده بود و در آن بقعانه بنی را که پرستش میکردند کلاهی بر سر آن گذاشته بودند که سلك اشرفی (۱) پنج مثقالی جواهر در آن کلاه نصب بود و چهارصد بت دیگر در برابر از طلا ساخته بودند و همه را کلاه سرخ مرصع بر سر نهاده بودند که اینها مصاحبان و خدمتکاران این بت باشند. و اعتماد این جهنمیان این بود که هر هندویی را که مرده باشد پیش این بت آرند آن زنده شده این بت را سجده میکند و باز جان میدهد، من اصلا این مقدمه را باور نکرده فرمودم تا معتمدی برود و این حال را تحقیق کرده بیاید، آخر سر اسر دروغ بر آمد، این دروغ ایشان را بهانه ساختم و فرمودم تا آن بتکده را بفاطنتد و بجای آن از همان سنگ مسجد عالی بسازند، چرا که در بنارس نام مسلمانی نگذشته نیست، اما من بتوفیق الله تعالی امیدوارم که تمام بنارس را به اسلام آباد سازم، و از عرش آشیانی پدر خود (جلال الدین محمد اکبر شاه) پرسیدم که سبب منع فرمودن این بتکده‌ها از چیست؟ فرمود که بابا ما پادشاهیم و سایه خدا. همچنانکه خدای تعالی همه خلائق را برحمت عام فیض میرساند ما را نیز با همه لطف و شفقت و مهربانی باید داشت، ما با جمیع خلق خدا صلح کل کرده‌ایم و هیچکس را از ملل نمی‌آزایم، اگر ما باین اراده داعب شویم پنجدانگه از شش دانگ آدم و رعیت هند کافر و هندو ست و اینها را غیر کشتن علاج نیست پس وا گذاشتن اولیست این طبقه را،

آتش عشق ز خاکستر هندست بلند  
زن درین شعله‌ستان بر سر شوهر سوزد

## صائب

و در باب سوختن هندوان فرمودم که هر چه در کیش مردمست اذن معنی هر که نخواهد بزور او را در آتش نیندازند و نسوزند و زن فرزندان را در اصل منع سوختن نمودم هر چند او راضی باشد و باقی آنچه در ایشان لازمست بر آن عمل نمایند و هیچکس بکس جور و تعدی نکند و چون حق سبحانه و تعالی مرا ظل الله ساخت چنانکه رحمت الهی شامل حال جمیع موجوداتست ظل الله را مظهر این معنی باید بود، قتل عام عالمی ممکن نیست و از شش دانگ آدم هندوستان پنجدانگه هندویست و بت پرست و شغل زراعت و بافندگی پارچه‌های نفیس و صناعت دیگر باین طبقه مردم درست میشود اگر خواهیم همه را مسلمان سازیم ممکن نه مگر کشته شوند، چون ایشان را دین و کیش بر گردانیدن محالست در آخرت حق سبحانه و تعالی سزای ایشان داده بعمل خود گرفتار خواهند شد. مرا بقتل عالمی چه کار؟

## تحفه نگر فتن از حکیم و ملا

و ... دیگر حکم کردم که تا زمانی که حضرت عرش آشیانی پدرم بگذرد (اکبر پادشاه) طعام صوفیانه که عبارت از طعام بی گوشت است بکار برند، و در جشن که خدایی نقاره و نغمه و اقسام سازها در ممالک محروسه منع باشد. درین اثنا که امر فرمودم شنیدم که حکیم

علی پسر خود را کدخدا سازد و جشن کرده از سازنده و نوازنده قلیچ خان را بخانه خود برده قاضی حاضر کرده صدای دفونی تمام شهر را گرفته، محمدتقی را فرستاد تا با او بگوید که چون طبابت تو بر پدرم موافق نیفتاد، ترا از سایر بندگان غم و تأسف و شرمساری زیاده بایستی، این چه وقت جشن فرزند است؟ محمدتقی وقتی میرسد که حضرات غرق وجد و عیش بودند چون این کلمات را به حکیم میرسانند، آن مجلس برهم زده از کرده خود پشیمان میشود و ترجمان این گناه بزرگ، تسبیح مروارید که يك لك رویه می‌ارزید به حضور آورده تسبیح او را قبول کردم و بازاورا پیش طلبیده به گردن او انداختم، از ملا و حکیم تحفه گرفتن مرا هیچ خوش نمی‌آید، ایشان همیشه چشم بردست ما دارند، تا توان به این جماعت بخشش و انعام مییاید نموده.

### میرزا محمود شیر بدونیم!

میرزا محمود از اعیان سادات مشهور مقدس بود، او را بمنصب هفت هزاری سر بلند گردانیدم، او بسیار مرد مردانه است. یکروز شیر کلانی از پیشه تفنگ زده بودند بحضور آوردند، فاما هنوز در زمستی در سرداشت، و چون زخم او کاری بود دوسه روز پیش زنده نمی‌ماند. فرمودم که آیا يك ضرب تیغ سر این بیفتد؟ حضار این مجلس گفتند که موی پس سر شیر بسیار گنده و ضخیم واقع است. معلوم نیست که شمشیر يك ضرب ببرد، یکی از راجیوتان که خویشی به راجه مانسنگ داشت و بسیار جوان مردانه قوی هیکل بود پیش آمده تسلیم نمود که اگر امر پادشاه باشد من این شیر را يك زخم شمشیر گردن میزنم، و شمشیر خود را طلبیده بقوت تمام بر گردن شیر زد، چند مویی از پس گردن شیر جدا شد، میرزا محمود درین اثنا پیش آمده تسلیم کرد و التماس نمود که اگر امر پادشاه باشد من هم يك شمشیر بگردن این شیر بیازمایم. گفتم بسم الله تاجه ببینیم، و میرزا محمود در جثه و ترکیب اندک آدمی بود، چون شمشیر بالا برد و بر گردن شیر فرود آورد، سر شیر مجرد از تنه جدا شد، چنانچه رحمت باد از تمام مردم برخاست سی هزار رویه با و انعام دادم و بخطاب میرزا محمود شیر بدونیم او را سرافراز ساختم، روز دیگر کمائی از گجرات میرزا شمس پسر میرزا کوکه فرستاد، که هر چند مردم پر زور آنرا بدست می‌گرفتند و میخواستند که بکشند، چله او را از روی سدر کمان بر نتوانستند داشت. میرزا محمود شیر بدونیم پیش آمد و التماس این کمان کشیدن کرد، چون دست بر چله کمان گذاشت، آنچنان گوش تا گوش کشید که نزدیک بود پشت کمان خم شود، غریو از حاضران برخاست. این مرتبه پانصدی بر منصب او افزودم و او را بمنصب هزار پانصدی سرافراز ساختم و بخطاب شیر و کمان ممتاز گردانیدم، چون فوجدار سرحد لاهور او را ساختم باراجه کلانی بجنک افتاد و او را شکست داد، فیل مست کلانی باوغنایت کردم و بخطاب تهور خانی سرافراز ساختم و یکی از پردگیان محل را باومقر داشتم.

نظر به همین معنی است که اشرف مازندرانی گفته است:

دولت سرشاروی قدری بود دریک حساب  
میشود درهند گمنام آنکه شد صاحب خطاب

### احمدآباد گجرات

... از بسیاری مردم که درین شهر هستند ، حرامی و دزد بسیارست ، با وجودی که قدغن کشتن در او نموده‌ام. هر روز دیست سید کس از حرامی و دزد میکشند و از گلومی آویزند پند پذیر نمی‌گردند و عادت خود را از دست رها نمی‌کنند ، و راه گجرات امن نمی‌گردد ، و همیشه سود اگر از راه گجرات آزار میکشد ، و گاهی شیرازی وقتیکه از گجرات به آکره میرسد این رباعی میگوید :

طی کرد روی بلطف حی بیچون      راهی که بود خاک وی آغشته به خون  
دارد به حیات تازه‌ای گویا دست      شد زنده هر آنکس که ز گجرات برون (۱)

### خزانه اکبر شاه

« اگر چه پدر من حضرت عرش آشیانی جلال‌الدین اکبر پادشاه سواد نداشتند ، اما بدقایق سخن نظم و نثر بنوعی میرسیدند که شخصی که احوال ایشان را نمیدانست گمان داشت که در هر علمی خیلی کار کرده باشند.

پدر من بلند بالا و گندم‌گون و چشم و ابروی سیاه بود ، ملاحظت هم داشتند و هم صباحت ، سبز اندام بودند ، سینه بغایت گشاده و در پره بینی ایشان خال سیاهی داشت ، و گوشت تن بغایت خوشنما بود ، و جماعتی که در علم قیافه مهارتی تمام داشتند میگفتند که این خال نشان اقبال عظیمست ، فی الواقع این کم‌اقبالی نبود که شصت و پنج سال کسی کوس لمن الملکی زده پادشاه دوساله راه هندوستان باشد بی‌شریک و غنیم .

۱- معتمد خان منشی جهانگیر پادشاه در اقبالنامه جهانگیری مینویسد : « در حیرت‌م که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چنین سرزمین بی‌فیض بد همه چیز ، شهر اساس نهاده ، و بعد از او دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گر انما به را درین خاکدان گذرانیده‌اند ، هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم گردوغباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست محسوس نمیکرد و آبش بغایت زبون و ناگوار رودخانه که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد ، چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدمؤتتی و بضاعتی دارند در خانه‌های خود بر که‌ها ساخته‌اند و در ایام بارندگی از آب باران معلوسازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هر گز هوا دروسرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهرست. بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم‌زارست و نسیمی که از روی زقوم وزد فیضش معلوم.

ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم ، « چاپ کلکته ص ۱۱۵ »

وخزینة ایشان بجایی رسیده بود که یكروز قلیچ خان را فرمود برووخزینة آگره را بوزن درآور که چه مقدار زرهست؟ قلیچ خان به آگره آمد از قبانداران چهارصد کس چهارصد قبان گذاشته پنجمه شب وروز زر قبان میزدند، بعد از پنجمه پدمن کس پیش او فرستاد که چندمن زرهست؟ جواب فرستاد که حالا پنجمه است که بیچهارصد قباندار هزار نفر ایستاده اند وروز شب قبان میزنند، يك خزینة بقیان در نیامده از آنجا فرستادند که باز بحال خود گذاشته آنچه کشیده شده باشد باز بجای خود ریخته در را قفل و مهر کرده بحضور رسد، این خزینة يك شهر است و قیل خانه که او بهم رسانیده هیچ پادشاه نداشته و نخواهد داشت، بحرف راست نمی آید، و دوازده هزار قیل مست منکلو سی بدست آورده اند و او را علوفه دادند و بیست هزار قیل ماده بجهت خدمت این قیلان مقرر داشتند و هر شب چهار ک روپیه خودش این قیلان بوده که دوازده هزار تومان عراق بوده باشد، و شکارخانه ایشان هم کم از قیل خانه نبوده، از جمله دوازده هزار آهوی يك چشمه مقرر بود که درسر کار ایشان بوده باشد، و از نیلی گاو و قوچ کوهی و کرگدن و شتر مرغ و کوت دریایی هر يك از اینها دوازده هزار مقرر بوده، فاما من غیر از قیلان مست که در روز جنگ عمده است. دیگر اینها را دور کرده ام، پارمی را بواسطه تفرج نگاه داشته ام، غرض که اساس بزرگی را که پدرم بهم رسانیده بود امیر تیمور که عالمگیر شده بود صدیک این خزینة وحشت نداشت. و پدرم بهفت پشت به امیر تیمور میرسد و قدمبارک ایشان بسیار بلند بود و در اوصاف بمردم عالم نسبتی نداشت. (۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - این قطعه که متضمن يك مثل سایر است اذا کبر پادشاه است :

دوشینه بکوی می فروشان  
و اکتون ز خماسر گرانم  
پیمانة می به زر خریدم  
' زردادم و در دسر خریدم '

این رباعی نیز از جهانگیر پادشاه است :

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده  
مانندة قطره های باران بزمین  
اندوه دل وسوسه ناکت خورده  
جاگرم نکرده ای که خاکت خورده